

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۳۹۶

اسوالی زهید از ایشان گرد آورده است که یکبار آنچه منسوبست تقیم میایم تا بندگان خدا در امن و آسایش
خیال شاهزاده نیز رحمت و آسوده باشد و ظل سلطان چون پیام بشیند جواب داد که شریعت مذکوره که
صرف است و ابد بدینان تعرض نشود و فی الحال حکم نمود تا قی از ارادلی اصفهان را که قطعه از کوه
جسد طاکاظم شهید را بر ریسمانی آید کتبه همه روزه بر درب دکان خویش میفرخت و دستگیر
و کوشش بر درب قیصریه میخ کوب نمودند و یکشنبه نذر آیم بر آنها محال بدشتند آنگاه را برود
در بین طریق همه و شریعت و خطراب در اصفهان قدری سکون و آرام یافت

شهادت آقا میرزا احمد حسن سلطان الشهدا واقعا

میرزا احمد حسین در محراب الشهدا و شهادت اجمالی اصفهان

سیاد روز بعه از شهادت طاکاظم ذی محنت شهادت انجمن مصائب اصفهان یعنی آقا میرزا احمد حسن سلمه
میرزا احمد حسین در اصفهان واقع شد و جمعی از مغضولین آنرا قهر حسین است که انجمن مذکور پسران آقا
میرزا ابوالهم نوری و ذراته سادات محترم و تجار معظم ایران بودند و در آن شب ای سابق شرح اول
این خانواده جلیله و مقام اندو برادر آورده و در جشنی حق منتهی میگذاریم و با همه شسته که در ایام
با برین دشتند در ایست باری از درم همان برافراشتند با فریاد آسمان و ترقیب ایشان انجام
میگردد و امور کل میرزا حسین امام مجتهد بدست آقا میرزا آقا حسن سپرده بود و نهایت اهتمام
تجلیل امام در جمع مثل مورد شکر نمود ولی با آنحضرت امام پیشین پیچیده هزار تومان برین آید
و چون دین ثابت و ایم برده آنوقت در احوال خیر است پس از حدیثه فکر بره طاکاظم که از کوه
اصفهان است تعدادی برای اجراء افاضات در آن گردانیدند جان آن دو برابر دستخاف نزدیک
افغان و پیشین و غیره تا بر تهنید مذکور که پیوسته آرزوی هر کس ایشان را در عقب داشت در حاجت

سال سی و هفتم

واقعات سال ۱۲۹۶ هجری قمری

۱۸۴

- بزبان نیارد و حکمران از مقاومت دی در غضب شد اصرار کرد که باید تبری و لعن کینند و آقا میرزا محمد حسن همی بنوع لطف و ملامت دباغ نمود و باناخره شاهزاده با دست خود لطمه و بچم بر صورتش زد و حکم داد تا هر سه را مجسمس بردند و باذیت و جفا گرفتند و زرد قوع واقع مذکور
- عموم اجاب اصفهان مضطرب و پریشان حال شده بخمال مهاجرت و فرار افتادند و از آنسو شاهزاده و امام ابلماغ با صد نفقه و اموال سادات مظلوم برداختند شاهزاده با جبار حواله
- تلگرافی مبلغ ده هزار تومان بعنوان حاجی میرزا بزرگ افغان شیراز از ایشان گرفته مبلغ مذکور را وصول نمود و افغان از قضا یا مطلع شده بتجار پارس هندوستان که با اسادات طرف تجارت بودند خبر داد و این بفرمان و پارس هندوستان آن نظام شد ^{خط} بارت مالی خود حایت خواستند
- و فرمانفرما شاه در باب حفظ سادات تلگراف کرد و شاه بظن السلطان تلگراف نمود ولی او تلگراف شاه را معنی داشته سرعت اقدام بقتل کرد و بعد آیشاه اظهار داشت که تلگراف پس از قتلشان رسید و نیز جمعی از تجار اصفهان که با ایشان دوست بودند تلگراف شاه کرد
- که با اسادات مذکور معاملات تجاری داریم و خطر تصبیح اموال ما پیش است ولی شاهزاده
- پهران آمان را بستگی کرده مجسمس کشیده اجبار نمود تا سند بتفریح محاسبه خود نوشته و نیز یکصد پنجاه
- شتر متعلق بمجوسین را ضبط کرده دافع نشانه مالکیت خود ساده نمود کثیره که از ایشان نزد صرافان بود اخذ و جمع نمود و امام جمعه نیز همگانشان خود را برای غارت اموال مظلومان مجوس و فرستاد
- و طالبین بجان ایشان رنجه زنان و اطفال را در یک جا جمع و احاطه نمودند آنگاه تجسس اشیا و اموال برداختند و آنچه یافتند و خواستند بردند و با بجه مظلومین مذکور را بیعت نمودند و مجسمس
- نگه داشتند و جور و جفا نمودند و پس از فراغ از امور مذکوره در روز هفتم امام جمعه شیخ محمد باقر
- یزد و سادات و س و نه نفقه از مجسمس بیت هفتم بریح اندازد که شکر مجوس واقع شد

فاضل قاین که آن هنگام دیر بود حسب ثورت با بعضی از اجباب بطهران رفته قصد نمود که بدول منقعه
 اروپا تظلم نماید و باین عزم را بسیار تیریز شد و در آنجا لوجی برای وی با میضمون رسید که اجابا باید
 تاسی بمکرار کنند و صبر را پیشه کرده امور را بحق و اگدازند لاجرم فاضل منصرف شد و نیز واقعات مذکور
 که مشون از استغاثت و تظلمات آمدن سیه حبیل القدر و از قنات و عداوت و مزه در آن
 حکمران و مجتهدین مزبور بود تا اثرات بسیار شدید در ارض مقدس عکا نمود چنانکه از مطالعه در
 زیارات و آثار و الواح کثیر که در شان شهیدین مذکور و کلمات شیده که در حق قاین مزبور
 یافت واضح و روشن میگردد از آنجمله لوح البرهان است که در روز سی و هشتم شهادت آن بظهور
 بر روی اجابا... نسخ بخط زینا نوشته شده بر یک در پاکاتی علیحده گشته یکم را برای شیخ محمد
 و دیگر را برای امام جمعه بایست فرستاده و از بیانات صادره در لوح مذکور خطابا بشیخ این است
 قوله الایس انصف بالله بائی برهان استدک علماء اليهود و انقوابه علی الروح
 اذانی بالحق و بائی حجه انکر الضریبون و علماء الاصنام اذانی محمد رسول الله
 بکتاب حکم بین الحق و الباطل بعدل اصنا بنورہ ظلمات الارض و انجذب قلوب
 العارفين و انک استدک الیوم بما استدک به علماء الجهل فی ذاک العصر
 شهد بذالک مالک مصر الفضل فلهذا التبر العظیم انک اذنت بهم بل
 فی الظلم و ظننت انک نصرت الدین و دفعت عن شریعه الله العلم المحکم و نصه
 الحق بیوح من ظلمک للناموس الاکبر و یصبح شریعه الحق بها سرت نماث
 العدل علی من فی السموات و الارضین الی قوله الاعلی و اعلم ثم ایضاً انا
 فی اول یوم فیه ارفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء انفضنا و حنا

سالی سی و هشتم^{۲۴۱}

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۱۸ م

اموالهم اکفرن بالذی خلفک بامرہ کن فیکون قد فعلت بانباء الرسول ما الا
فعلت عاد وثمود بصالح وجود ولا الیہود بروح الله مالک الوجود الی قوله
سوف نأخذک نجات العذاب کما اخذت قومک انظر باایها المشرک
بالله مالک العیب والشہود الی قوله قد قتلک الکبیر ونصبت الصغیر هل
وطنک انک تاكل ما جمعته بالظلم لا ونفسی كذلك یحیرک الجبر مالک لا
بعینک ما عندک وما جمعته بالاعساف یشهد بذلك ذبک العظیم
قد میت علی طغاة و نود الامر سوف یحمد نادک امر من عندک انه هو المصد
العظیم لا یفجزه شئون العالم بفعل ما یشاء بل لانه و یحکم ما یرید

استقرار با استمرار عرش اہلبیت و قصر بروجی عکا

بنوعی کہ بیگاشتم حسب تقاضای منفق عکا و نیز حکمران مصطفی صیفا باشا جمال اہلبیت
بجایز قلند عکا گد آشتند و در عمارت و باطن متعددہ کم و بیش توقف و اقامت فرمود
تا آنکہ در ایسال بقصر بروجی کہ قبلا شرح دادیم انتقال نمودند و الی دوازده سال با عاقلہ در آن عمارت
اقامت جستند و عمارت عودی را در عکا نیز بہ نتیجہ رسیدند و عنصن اعظم با والدہ و خواہر
و عاقلہ شان در آنجا مقیم بودند و ذاب اباب بلقات و سفاضہ از ایشان در اعمار
میشد و جمال اہلبیت کما ہی در آنجا اقامت و میونہ میفرمودند و ازین پس ذاب اباب
نازین از ممالک متونہ و صدر الواح مکتوبہ در قصر متوالی و منوار شد و جمیل زندگی در منظومہ
شعری کہ سوانح ایام طلوع اہلبیت را بنوعی ایجاز آورد چنین سرود از درود سبحن محبوب الایام
چون بشد نہ سال و نہ ہذ نام جاس کردہ خود صبحدم شد ز دروازہ برون شاہ قدم

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۴۱۸

دعای بسیار با جنای آذربایجان رسید چه از طرفی دشمنان چنان بدست آورده نشدند و بدین
 کردند و موجب تعرض دولت برخی از اجاب شدند و اجامی از ماوقع این است که در سنین قبل از این یک
 سرتیب رضایقچان افشار بن حاجی سلیمان خان صاحب قلعه در طهران بود و دعوی مرحبت وطن و نشر این امر
 بنامین اهل افشار نمود و تصادفا میرزا محمود رازی مهاجر با عاقله اش وارد طهران شد و حسب میل خان
 و اجامی طهران نامزد برای این مقصود شده با عاقله اش پس از حرکت خان با افشار رفتند و در آنجا
 قرار گرفته علم تبلیغ بر افراخت و با بستگان خان و خویشانش حضورا با حرم محترمه اش کرمه حاجی
 سید کاظم رشتی که نام دختر آقا خوانده میشد مذاکرات این امر و مطالعه الواح و آیات ستم و دشت و
 پس از چندی اتفاقا آقا میرزا عسایت آسمه علی آبادی از طرف مظفر الدین میرزا و بیعه و والی آذربایجان
 برای رسیدگی باختلافات و منازعات واقعه در افشار از تبریز وارد بر رضایقچان شد و برخی دیگر از مشایخ
 و شناخته گان این طایفه نیز ورود کرده محفل شور و اشتعال آراسته گشت و تبلیغ پرده آفتاب و حاجی
 سلیمان خان که در متعصبین اتباع حاجی محمد کریم خان بود و شرح احوال او در کپرسش رضایقچان مذکور
 در بخش سوم آوردم خبر یافت و بی بیعه که نیز از متعصبین شیخیه بشمار میرفت سکایت و سعایت نمود که
 رضایقچان را بی بیه ز افشار و بی بیه خروج از این جا بی بیه بجا کرد. رضایقچان از صاحب قلعه و جناب
 میرزا عسایت آسمه تبریز و زینن آقا میرزا محمود بیلقون آقاج که مرکز اقامت حاجی سلیمان خان بود مباد
 گردید و در اسناد احوال مذکوره طغیان شیخ عبیدیه و حمزه آقا در اطراف ساوجبلاغ مکرری و بنات
 میاند آب شروع شد و دشمنان رضایقچان خصوصا پدرش حاجی سلیمان خان را و سیده بدست آمد و او را
 نزد بیعه و جبل در شورش و طغیان مذکور قلم آوردند و لذا امر شامه صادر شد او را دستگیر کرد
 بقلعه از دیل حبس نمودند و نیز در آن هنگام در میان دو آب جسمی کثیر از این طایفه مجتمع بوده و بر این

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۱۸

که بهائیان اجتماعات سرته نموده اسلحه جمع کرده باشنج کردی موافق اند و مجابره د مواضع دارند و گشت مذکور شبانه اطراف خانه های اجباب با سپاهیان پیاده و سواره محاصره نمود و با گزند دیوارها بالا رفته باندرون ریختند زنان و کودکان را در حجرات مجبوس کرده مردم پیر و نوزادان بی تقصیر چندرا دستگیر کرده مجبوس انداختند و تمامت محال محتمله را برای یافتن اسلحه تقشیش نمودند و مردم منقرض و معاند را بهانه بدست آمده عده کثیری را نشان دادند و بچنگ پلیس انداخته گرفتار کردند چنانکه از باباداد پاسبان نزدیک هشتاد نفر ساکنین مطلوبین را با فتوی قتل از قبل مجتهدین بنظر کشیده مجبوس ساختند و چون گشت مردی اروپائی نسبت بقماند و احزاب ایران بیخبر بود و تفصیل احوال را بشاه معروض داشته چنین گفت که پس از تقصیر مجبوس کامل اسلحه و آلات قاتل در هیچیک از خانه ما نیافتم و منتهین مجبوسین کلاماً و ظراً رعایای سالم صالح بی آزارند و معاندین منقرضین پیوسته از ایشان دستگیر کرده با فتوی قتل از طرف ما با بنظر می آورند و اگر حال با بنظر می آید بگنجد ممکن است عده شان بصد ما بلکه هزار بار و موجب پریشانی نظم شهر و تشویش افکار عامه گردد و من مصلحت خیر دولت را درین میدانم که موا با ما مکرده تعرض بر رعایا ننماید بلکه دست حکمرانی و نفوذشان را در امور کشوری و سیاسی مملکت چنانچه دول اروپا کردند و تا این بافتند متطوع سارده لاجرم شاه دستور داد که مجبوسین استغاثت کنند اگر فی الحقیقه بی تقصیرند مضر بیس حیات و عاقله جانب فلان امان را بیک بک و دود روانه کنند و بنا علیهمند همه مجبوسین اجباب از مدتهای مختلفه را شدند و ایام توقیف آقا سید ابوالقاسم قمی که شرح احوالش در بخش سوم آوردم چندی بطول انجامید و اتفاقاً نیز ابو الفضل گلپایگانی مذکور که از جمله مجبوسین بود کیفیت گرفتاری و مکالماتش با گشت و نیز استخلاصش بزور عیقه خود شرح تفصیل در این واقعه شد که روزی در قهوه خانه مدرسه خان مردی نشسته با جمعی مصاحبه علیه و در عینه میکرد ناگهان

سال سی و هشتم^{۲۵۴}

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۱۸ م

دمن مستقدم که از اثر امر شاه ایران دایرانان عاقبت ترقی کرده سندن میشوند دلی خوبست نوعی رفتار کنسید که
آخوند مارا وسیله برای فتنه و فساد بدست نیاید دولت مجبور باشد حبس شما گردد میرزا گفت
پس چیک از آنان هرگز گفتار و رفتاری بمابین آسایش دولت ملت و مخالف آئین و شریعت و معیار
ترقی وطن و سعادت امام و سانی تعظیم و تحجیل رسول و امام ازمانشیدند ولی بصرف بغض و عناد
پویسته و سانس و وسوسه انگیزه ایجاد فساد بینانید در اینصورت ما چه توانیم کرد آیا بهائیان
از آئین و وجدان که خیر محض است بگذرند و انسانیت حقیقیه را حسب میل طامه تغییر و تبدیل
دهند گفت هرگز از اینطایفه خلاف و خطائی خطیر با حقیر برزور نکرد و تا مدت نسبتهای
شایعه از کذب و افتراء و جملات نامردی معاذین حمود و حقود انتشار یافت اینک خواهم
این است که در حقیقت تبدیلیات خود را چنانکه اختیار از دست نبرید تا بر این مسایله
معتدین بهانه بدست نیاید پس میرزا مرخص شده بقمه خانه مذکور نزد فقایش رفته مکالمات
واقعه را تا بهائیان کرد و در آن ایام علام قرب برزفنادی بزرگ و اضطرارهای سترک برای
طایفه از هرگز آنه ظهور و برزور داشت و برخی که در دائره نایب السلطنه کامران میرزا با مراعات
اعتیاط دستار عقیده بودند محرمانه برای بعضی از اعاظم اجناس آورده گفتند نایب السلطنه
بهین صراحت اظهار کرد که تا ماتم آحاد بهائیان را شناسم و از مقاصدشان کما علم منافع کردم
راحت و اطمینان نیابم چه دولت ازین بابت در خطری عظیم است و برخی از حضار بنوع دیگری
در بهائی اظهار داشتند که معاریف بهائیان با ما همه میشناسیم خوبست دستگیر کرده بطبع
باندام و خلعت و یازجر بشکنیم و عقوبت نماید تا ماتم از بدست آید نایب السلطنه
جواب گفت که مگر از چنین کردم و برزورند و دنیا چنانچه حاجی علا علی اکبر شمیرزادی که از بزرگان طایفه

سال سی و پنجم ۲۵۶

واقعات سال ۱۲۹۱ هـ ق

م ۱۸

مذکور را با آنکه در مجلس چهار بیماری و ضعف گشت سر زنجیر اسرا قرار دادند و خواهرش فاطمه بیگم که در سن بیست و هفت سالگی بود و هنوز شوهر نداشت پیاده پای برهنه همراه برادر و اسیری روانه شد و در تمام شصت فرسخ طول طریق بیخ طویل زنجیر را که بغایت سنگین بود بر شانه خود نهاده با آنها گداز گشته و مالان رسید و سواران لدی الورد و اسیری را بحال مذکور نزد شاهزاده حکمران حاضر کردند و او بعد از مکالمه با ایشان دستور داد همگی را بمجلس انداختند و فاطمه بیگم در شبها از برادر و اسرا جدا شد و در روزها برندان رفته نزد ایشان میماند و بالاخره چندان عرائض جان گذار نشد و نظم حکمران نوشت که نقیض را منتصف کرده و تمامت مجوسین را بخش و آزاد شدند و با ضعف و شقت بسیار عودت بوطن نمودند

فتنه در قوچان

شجاع الدوله قوچانی حکمران مقتدر خیمور قوچان بملاقات با آن محمد صالح تاتین زبانی ابر و وزیرا عیسی محمد بن علا صادق مقدس (ابن صدق) از سابق و آرب مراجهی اطلاع یافت در این سال ۱۲۹۱ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی وارد قوچان شد و چند بار با وی ملاقات و با او له و بر این طریق حسین با اظهار و اشاعت نمود و ایامی در عمارتش میمان شبها مضاجعه روحانیه داشتند و عشق و خشنودن بر زمین نام را نیز منجذب باین امر کرد و بالاخره بمیل حکمران مجلس جمعی از علمای بلد فراهم شد و حاجی مناظره و معاهده کرده احوال حجت و تمام نعمت نمود و حکمران خود نیز در ضمن محاوره تأیید سخنان حاجی را کرد ولی بیعت مجتهدین با حاجی کیسند در زینند و با جمعی از هزاره بمنزل مسکونه استن نخته اورا چندان که سر تا با مجروح و خونین گشته در هم شکست و شرف بهلاک شد آنگاه از بلد اخراج کردند و حکمران مقتدر با جری بشیند و بدت غضب و غیرت برافروخت و کما شنگان مناظره فرماید ادبدرسه بیغیه برنجینند و قریب چهل تن از ارباب عمام و اصحاب خانم مذکوره را دستگیر کرده بدار حکومت کشیدند

شناخته اورا در دربار محکومه تراستند و چون بعضی از دوستان و برادران فتنه معاندان آنگهی دادند بپزیرفت
 ولی معاندان بار دوم و سوم تکرار عمل کردند و با اینکه نهج مومنه و براتحادیه یکدم ممنوع نشد و بیرون رفت
 و معاندان در لباس سواران با چرب بنامی ویرا با خود بردند و در کوه بخانه در آردند و مشروب خمر
 بخلقش ریخته روی و لباسش با یلوند و بدین بهانه نزد حکمران کشیده فریاد برآوردند که مشرب خمر
 آبروی ملاما در وضع خوانان را برد و حاکم ویرا بفکله کرده چندان چوب بر پامایش زدند که ناخواب
 و بحالت نزع جان رسید آنگاه ویرا بیرون عمارت گذاشتند و اشرا و ارازل جسد را بدین
 آنوهی کشیدند تا در گذشت جسد مظلوم را در قبرستان خارج بلده زیر خاک پنهان ساختند

فتنه در بهران

و حکمران بهمان بصد و تعرض و ایذا اینطائفه و اخذ درهم و دینار برآمد و آقا محمد حیم و آقا حسین
 اصفهانی را چون عازم عکا بودند گرفتار حبس نمود و بلا آخره حاجی محمد باقر بنیل مسافر با
 نفوذ داد تا اندور استخلص ساخت ولی بلا آخره دوازده تن از محاربه اینطائفه را که نام
 دهنشان چنین بود حاجی محمد باقر بنیل مسافر، عبد حسین دینار آبادی، آقا محمد باقر زراقی
 آقا سید محمد زراقی، آقا محمد باقر کرکاس فرزندش آقا حسن اصفهانی، آقا محمد مادی
 حاجی محمد ابراهیم، آقا محمد حسن پسر حاجی محمد ابراهیم معروف بین عوام بچیر نیل بابتیه آقا محمد اسمعیل
 آقا محمد علی بلور فرزندش حصارکی، آقا محمد تباری گرفتار حبس نمود و سایر معروفین بوساطت
 ماندند چنانکه آقا محمد حواد زراقی محقق نشد و حاجی خان زراقی بگریخت و حاجی مهدی بن آقا
 و فیعا از آل اسرائیل مبلغی با سورین داده تا تعرض دی نشدند و مجوسین مذکور در مجلس
 بتهدید و زجر کشیدند که تبرئه از عقیدت نمایند و خواستند شکنجه کنند و ذکر اعدا و اهل

سال پنجم

واقعات سال ۱۴۹۹ هـ ق

۱۸ م

قصر بزرگ سایه درختان صنوبر و کنار جوی آب نشسته مشغول لهویات شدند و شخص عربی را که آب برای قصر میرد تقاضا نمودند و بزودن گرفتند که چرا از قربشان عبور کرد و در آن حال تنی از حجاب نزدشان ستافت که سفای عربی است و متعلق کند او را میسر روند و پس از آنکه متعجب و متعجب شدند که ایشان نتیجه و خیم خواهد داد و غضن اعظم که در قصر مجبر اهی میباشند آگهی یافته اغماض نخواهند فرمود و لاجرم نزد اجاب طلب عفو کرده متعذر گشتند که این عمل در حالت عدم اختیار و التفات واقع شده ولی چون مرجعیت بعکا کردند برای بیم از غضن اعظم بقت حسته بانک بر آوردند که بجایان باقی با هجوم نمودند و منصور مذکور بنای قنیه و فساد گذاشت و غضن اعظم حسب سببیه اگر چه شان قبلاً بادی مدارا میفرمودند و در این باره چون غرور و غفلتشان از حد گذشت با او پیام کردند که من بعد هرگز در دایره حکومت منصبی نخواهی یافت و منصور مغرور شد و هر قدر با آتیا عشق گوشه شرفا بجه و ناچار یکسب عراقی مشغول شد و ملکی نزد غضن اعظم حاضر شده توبه دانامه و عجز و نیاز نمودند و با بجه ایام حکمرانی زیور پاشا تجاوز از یکسال بود و خون از رخسار زشت بر پیشانی پخته میرسید و اظهار اسف و اندوه از مفارقت نمود و در عین احوال مذکوره اجتماع اجامی واردین عکا درین سینین اخیر بیشتر از اغلب سینین ماضیه شد چه در سال ۱۲۹۷ و دل اردو با هجوم و حمله مجبر نموده و اجامی قاهره و مصر ناچار بارض منصوره شتافتند و جوار اهی قرار داد اطمینان یافتند و در کوی صادر با منضاه خادم چنین مشهور است اسکندریه که فی الحقیقه تاج مدین اسلامیه بود و بمشابه عروس بودی مابین ممالک و دیار از مستلوف و مضع انگلیس از اقواب اغنیات و اطمینان و طراز عزت و عباد عاری مشاهده شد درده ساعت بمالها ما دنیا بظهور و رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بنایث نوی و غالب الصد

سال ۲۹۲
سال ۱۲۹۹ ق

واقعات سال ۱۲۹۹ ق

۱۸ م

عباسقلیان سرتیب از اطرافیش که غایت نصب و عمر نسبت باین مرد است با عتضاد دولت
نوشت که سید جاسی چندان بشاه و نائب السلطنه عریضه داده از تو شکوه نمود که ترس
ساخت و اعتضاد دولت متعیر شد و بنائب السلطنه چنین نوشت که اگرین این دو
برادر را با کتم انالی قم شورش بینایند و شما اگر سید جاسی را در طهران مجبوس سازید در قم
دیگر حکومت نتوانم کرد و لاجرم نائب السلطنه آقا میرزا هنگامیکه دیگر بار نزدی برای استخلاس
دو برادر مجبوس در قم رفت در مجلس خود مجبوس نمود و آقا میرزا مدت نه روز در حبس بسر برد
عریضه سترحمانه با در نائب السلطنه نوشت تا او را مستخلص نموده و باز با حالت بیماری
همه مدینه بدر ب خانه نائب السلطنه رفته برای استخلاص او چوین مذکور گویشید و امیر
بهین طریق جاری بود تا سالی بعد در شهر صفر چون نائب السلطنه بقم رفت آقا میرزا
روان شده در منازل راه همی خود را بدیشان داد و نائب السلطنه بعد از ورود بقم با عتضاد
رستوراز نامه برادر مجبوس حاضر کرد و آقا میرزا نیز حضور افت و نائب السلطنه از میرزا
علامرضا و آقا میرزا جو باشد که آیا شما از این ظالمانه اید و هر دو اقرار کردند و هر سوالی که در آن
نمود سنجی جواب گفتند و نائب السلطنه مجید بسیار از آقا میرزا کرده بجا حاضرین گفت من
از استقامت و پافشاریش تعجب دارم در طهران از بس دنبال کردن ناچار شدم
انگاد امر داد که آقا میرزا و محمد جواد آزاد باشند و مبلغی نیز بجهت جواد انعام داد و وعده
کرده گفت انشا الله پس از عودت ب طهران تلگراف میکنم که میرزا علامرضا هم برخص
شود و بعد از جمعش ب طهران چون فتنه شرعی که عتقرب میاوریم واقع شد آقا
میرزا شما اگر فکاری اجاب بنائب السلطنه تلگراف کرد که وعده فرمودید بعد از

سال ۲۶۴
حجرت

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق

۱۸ م

و توپین و تخیر وارد آوردند و خانه بابا را غارت کردند و برخی از خانه را آتش زدند و مظلومان
ناچار با اطراف و بلاد اطری مشرق شدند بعضی بکرمان و برخی بسترز و بوانات و
میخ و جمعی بآباده گریختند و چند تن بظهران شتافتند از آنجمله حاجی حسین ترک بانه نیک
با صفهان رفتند و سایرین که قدرت فرازند اشتند تن بیلا در داده برستم و جغائی را محمل
کردند و انقیاد و مکتبین آنچه اشرار و اعدا مطالبه کردند ناچار تسلیم نمودند و حاجی حسین مذکور
با همراش در صفهان بصد و نظلم و داد خواهی از ظل السلطان برآمدند روزی در معبر کعب
جلالشان ایستادند چون شاهزاده نزدیک رسید حاجی دست نظلم دراز کرده فریاد و
فغان نموده گفت داد فریاد از ظلم و جور اهل خرد و زربنی انصافی حکمرانان که جان شهزاد
ضعفا تو جی ندارند ظل السلطان زمام است کشیده بایستاد و گفت ای پیر مرد مگر چه واقع
شده حاجی بروع اختصا چنین گفت بیستاد سال از عمرم میگذرد و سالها هست که بنام
بابی بین انام معروفم چگونه ممکن است این شهرت سلب گردد و بکذا سایر امانی مشاد جان
اگر کشتی هستیم بفرمایند ما را تا ما بیکبار مقتول سازند و الا اسباب سودگی فراهم
سازند تا بد ما گونی دولت مشغول زندگانی خود باشیم و شاهزاده ویرانست داد
گفت فردا بدار حکومت آید تا امور شمار ترتیب دهم و روز بعد حاجی با همراگان بدار حکومت
و پس از مقداری مکالمات شکایت از نواب رضوی نمودند و شاهزاده فوراً با برابیم
خیل خان که از جانب او حکمران بزر بود باین مضمون تلگراف نمود که چنین معلوم میشود
زمام حکومت بزر در دست دیگران است و گرنه چرا رعیت مشرق شوند و با اطراف
فراری گردند البته اهل مشاد را آسوده نماید و آمانی که نندی نمودند توبه کنید و نیز فرمایند

از فلانی که سه تنشان پسران شیخ حسن سبزواری چهارم پسر شیخ تقی مجتهد بودند مجبوس در دیده
 فکر نمودند که چون شب میت و یکم رمضان در لیلالی اجیاست و امروز شنیدیم که یکتن بابی را بد
 ر بگذر با چوب زدند و اکنون مجبوس است برای نیل با عظم مشروبات اخرویه میخواهیم این بابی را تبه
 و تا دیب کنیم پس با چوب مقداری بر سر و پیش زوختند آنگاه دو قران بیک نفر داد و گفتند
 این بابی را آنچه توانی بزنی تا ما شاکینم و شوقش در غیب بسیار نموده گفتند علی عظیم مقام
 از ادیت بیایه میت و هر کس موفق شود تمامت گناهایش مغفور گردد و آنمظلوم را چوبی در فر
 زده هر موش انداخته رفتند و او همیکنکه بحال خود آمد قوت قلب در خود دیده بنوعیکه استفا
 و مقابله با صنف عدالت تواند و از آن محفل بیرون حبت و مردم نشاد از او بویهم و بر سرش
 و علی روس الا شهادت تبلیغ کرده استهار امر بدیع همی نمود و پس از مدتی بر او هجوم برده دست
 از مشا و بیزد برده در دار الحکومه حبس نمودند و چون سخانی مجذوبانه میگفت حمل چوبین را کردند

شرح فتنه خلیفه طهرانی

چنانکه از واقعات سنویه گذشته مفهوم گردید ناصرالدین شاه پس از مطالعه لوح و بعد از
 شهادت بدیع این را دانست که بهائیان با دولتش محاربه ندارند و در سیاستش مدخله
 ندارند و شیفته معارف و مقاصد دینیه خود هستند و از اینرو متذکر جا دست از تعرضات کشید
 بنفله اقدام بصدیت و ادیت اجباب نکرد و لکن تعرضات فقها و شیعه مستمر بود و بلا حمله عد
 و عدت در از فرین اینط لفظه مزید گشت و عوام را تحریک و تهنیت همی کردند و شاه برای
 عدم رشد و قدرت و از جهت بیم و خوف از مقام خود فرمان بتعقیب و مجازات مظلومین
 میداد تا فلان اراضی شده عامه انام از تین شاه اسلام خورسند و آرام باشند برای



واقعات سال ۱۳۰۰ قمری

سال چهل و یکم

۱۸

دخواست رسمی تفسیر و تفهیم کرده آنرا اغفال نماید و استشهاد کرد که میرزا ابراهیمخان پسر میرزا ابوالحسن
ابلمحی از محترمین اجناب موقع گفتگوی بانائب السلطنه حضور داشت اجناسمخان کدش را اعتبار کردند
داد مایوس از جماع ایشان شد و نزد طارضای بهمانی مذکور رفته داد و دهان نمود و مستحقا
شکایت به آقا سید صادق مجتهد برزند و از عدم اقدام نایب السلطنه شکایت کردند و او بکرتبی
مفصل بپناه نوشته بناکند اظهار داشت که اگر اقدام عاجل نکرده بهائیان را گرفتار و مقتول نماند
عامة امام خود از دو حامی کرده اینطائفه را قطع و قطع خواهند نمود و مکتوب نزد نایب السلطنه فرستاد
که بشاه رسانند و نایب السلطنه نیز از اجتماع اینطائفه و دستگیری آقا سید مهدی نویسد بوز
و مکتوب بشاه داد و فرمان نمود که به دستگیری عموم اینطائفه صد در یافت و از آنسو طارضا و سایر
روضه خوانانی شصیر و نیز در ایش مو که کبر در سایر و مبارک انواع فساد عقیدت و عقیدت بر بریت
بد اینطائفه نسبت داده بس لعن همی کردند چنانچه عامه امالی را بهیجان آوردند و شاه را هم
بیم بذر انقلاب گرفته منع اکید کرد و جلوگیری نمود و کاری بهائیان شروع شد و در صبح
و هشتم ربیع الاول گماشتگان و ضلایمان دولتی با کربلائی محمد منافق مذکور ابتدا بجای آنه
علا علی اکبر شصیر زادی رفتند و کربلائی محمد تقدم بسته و ق الباب کرده اظهار داشت که میرزا
باقر دزیری بزم و هینکه در خانه بارشده لی تامل دارد و داخل حجره گشتند و آخوند حاضر شده
رسوم آداب بجای آورد و کربلائی محمد از او سؤال نمود که ربانی چه معنی دارد و آخوند جوانی
در آن مخصوص نداد و آندوز جای برخاسته گفتند گویا وقت فارغ برای تبلیغ و صحبت امری
ندارید پس بجای برای وقتی دیگر و از درخت نه خارج شدند و آخوند را در آنجا خواستند هینکه
بدرخت نه رفت دیده اش بنهوه چی باشی و گماشته گان نایب السلطنه افتاد که گفتند آقا شمارا

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری

۱۸م

نذکره در یک یک درود و بهار حکومت در موقتی که نائب السلطنه با حاجی آخوند شمیرزادی مشغول
 بصحبت بود و در ذکر دندش هزاره گفت همه را در ایوان واقع در جلوی عمارت مسکن و بهند نام یک
 که بطلبند و ضریح نمایند و همچنین تمام قرار گرفتند وقت نهادند و یک مجموعه غذا برای ایشان آورده
 بعضی خوردند و برخی دست بسوی غذا نبردند و مکالمه شایسته با حاجی آخوند تا وقت غروب بطول
 انجامید و در آن هنگام شاهزاده سارا اجاب طلبیده از یک یک سوالاتی نمود و بهیچ یک
 اقرار صریح بعقیده نکردند و از تبری و بدگویی احتراز جستند هر یک بعد از دهانه متمک شدند
 که موجب تنویر افکار و تبیین امری گردید یعنی رسید به منتهی عذبه است. مخالف حکم منصوص
 قرآن شمرده و سلوک سلوک نائب السلطنه چنین بود که با هر یک بلا میست و ملاحظت
 تکلم کرد و اذن جلوس در محضر خود داد و چون تبری و بیزار میخواستند با نهایت شفقت
 پس برای تحقیقات باید بهائی یعنی در حبس باشی و کربانی محمد نزاری حاضر بوده یک یک
 بزی شاهزاده شرح احوال میداد و چون بد نظیرین شناسائی و مکالمه ابتدا آمد با آنان
 بیابان رسید همه را حکم داد که در حجره واقع در خلف مقر جلوس می مقرر دادند و توقیف
 آزاد کردند و اما آنچه از صور اجاب و کتب آثار و الواح که برایش آورده بلا باشی معلم عربی
 و علی سقلی خان معلم و مترجم خود سپرد و اجاب این جهت خوشنود و امیدوار شدند که
 کتب الواح بدیده بدست شاه و امراء دولت رسیده بخوانند و بخوبی میدانند که بنظر
 ممنوع از مدخله در سیاست و امور باطن است از دولت جموعه خود بستند و نیز نفوس
 که تبری کردند بختیور شدت و غلظت سلوک نمود چنانکه میرزا ابن العابدین جراح خوشین
 درویش و مرید میرزا کوچک مهدی خوانده گفت نسبت بیابان بدیم بگویم و نائب السلطنه

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری

۱۸م

این نظام را مطالعه کردم و بر حج و ادله شان و فتنه شدم و تحقیق رساندم که بایات قرآنی و حدیث
سده نیک بنمایند و حجشان محکم و متقن است و آیات و کلماتشان نیز شبیه بایات قرآن است
اینک از خدا میترسم که برای حفظ جان دستخیز از جنس زندان بگری کم و مورد مواخذه و بازخواست
آسی شوم و شاهزاده بدو گفت پس بهمانخانه بفرمایند و مقه بودش توقیف حسین بود و نیز مشهدی حسین
قرزین که در قربان ایام مرجعت از زیارت ارض مقصود بطهران نمود برای شاهزاده چنین فتنه کرد گفت
که من در قزوین از درویشی خبر بطور تمام در جهت حسین شنیده از امر جدید آگاه گشتم و برای تحقیق احوال
سافرت بکام نمودم و مدت چهار ماه همان شدم و کارا مرارا بملاقات صاحب این امر و صحبتی رسیدم
بشنیدم که خبر حقیقت دیانت نفیتم و امری مخالف و متغیر نسبت ندیدم و غایت مردی
و مهربانی در حقم بجای آورد پس مرجعت بایران کردم و باین نام مشهر شدم حال آبا میرزا در استبان
کعبه انرا بیایم و نزد خدا و وجدان خود در مدت العمر خجل و شرمسار باشم و در ضمن کلماتش برخی
از آیات قرآنی خوانده و کیفیت احوال خود و سبب آن را از خود مذکور و در کتبش ذکر کرد و با بجهت
مکانه اولیه با افراد مجوسین تا دو ساعت گذشته از شب بطول انجامید و بر تیب عیاشی خان بعد
دستور که باین هر دو تن از ایشان فراموشی را گماشت تا با یکدیگر تکلم نمایند و موضوعه کنند آنگاه خود
بمجهت مذکور که محل توقیف همگی بود در آمده بایشان اظهار لطفت بسیار نموده گفت چند روزی شما
بهمان من مستی آنگاه در کمال سرت و طبعان بنازل خود میروید و در این ایام آنچه لازم دارید
در ناظر بخوابید و دستور داد که فی الحال از بازار پریشان رخصت بقبول کنایت بیاورند و دو برادر
مذکور مشهدی حسین و مشهدی باقر قزوینی را با خود همراه کرده باین گفت شام بخورید و غذای
این دو را بگمیدارید و باند دستور داد که در قهوه خانه پیش بمانند و خود رفت و در نیمه شب منتهای

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸ م

مشارفتی است و شاهزاده مقداری تفکر و تأمل کرده بهر دوگفت برید و خود نیز بر خاسته
برای خواب و استراحت بمنزل خویش رفت مشهدی حسین و شهبازی با ترنزه
اجاب آمده شام تناول کرده خوابیدند و چون صبح شد همگی از بستر برخاسته ادا صلوٰه
نمودند و ساد و چای حاضر شد در آنحال نائب السلطنه ورود نمود و از محبوبین احوال
پرسید و باخوند حاجی ملا علی اکبر گفت من دیگر با هیچ کاری ندارم آنچه خواهم از شما
بپرسم و بفر خود رفته پس از صرف چای آخوند را اجازت کرده اذن جلوس داده آغاز
سخن نمود چنین گفت ای حاجی ملا علی اکبر دیگر محمل انکار نیست اولی آنکه برستی سخن گویم
مقصود ما فقط این است که از احوال رعایا و نوکران خود مطلع باشیم ملاحظه کنید اگر
دولت روس از حال رعایای خود مطلع میبود اوضاع دولت مملکتش بدین منوال نمیشد
و حاجی ملا علی اکبر فرمود که در واقع چای میباید که آن نیست و باید رفع سوءتفاهم کرد
و تبلیغ امر ایهی نمود که شرحی مفصل داد که خلاصه اش چنین است ای نواب والا
مقصود منظور از این ظهور ایجاد امنیت و نظام در عالم و رفع نوحس و مفاسد و هدایت
و خدا پرستی اعم است و با امور سیاسی مملکت و قیادت و ریاست ملت سروکار ندارد
مبارک و اساس این امر عظیم ایمان و عرفان خدا و تصدیق بکلی انبیا و تکمیل شکایات و سبایا
میباشد و برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس این همه بلا یار قبول و تحمل کرده اند و
مقصود از بعثت کل انبیا همین بود و همان سبب مظلوم که در شیراز ظاهر شد برای محبت با امام
جان خود و افلاس ساخت چنانکه با همه انتظار که سالها برای ظهورش داشتند فتوی بر نفس
دادند نائب السلطنه پرسید چگونه قائم موعود تواند باشد با اینکه قائم باید از شهر جابلقا

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ق

۱۸

مخصوص خود یعنی قائم سکن جابلقا را با آنرا مذکور است که ساختن بستان در اعیه مدعی کاؤب معلوم
 گردد در مقام نائب السلطنه پرسیده پس چرا علما قبول کردند حاجی آخوند جواب گفت همیشه امثال
 قیابا و خاس او ابو حکیم عقبابو جهل و دلد و ابراهیم و عبد الله ابی عت کمرابی مردم و محبوب
 اعراضشان از حضرت مسیح در رسول است و باعث قتل انبیا و اولیا شدند و در باره علی افر الزمان
 چنین ماثور است فتمنا، ذالک الزمان شرفتمنا تحت ظل السماء ولی معذالک اگر مؤمنین صدر
 اول در هر طوری ما بگیرد و عشار و راعی و عمار بودند که در حقشان چنین در قرآن مذکور است و اذا
 قبل لهم امنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون و
 جای دیگر فقال اللذان الذين كفروا من قومه ما نراک الا بشر امثنا و ما نراک الا انه تمهم
 از زنا باری و باری ام عیسا است فضل بل نفضلکم کاؤبین مؤمنین این جمله عقب از علی
 معروف مانند ملاحین بشرویه آقا سید کبیری و حمید ملا صادق و ملا محمد باقر خراسانی و ملا میرزا محمد
 دوع آبادی و میرزا محمد علی آقا محمد فضل قائمی و ملا عبد الخالق و حاجی ملا مهدی و ملا رضای بزد
 و ملا محمد علی رنجانی و ملا مهدی کندهی با برادرش و ملا یوسف اردبیلی و امثالهم متجاوز از چهار صد
 نفر بودند که مطابق بیان قرآن یا ایها الذین یادعون ان نعظمکم اولیاء الله من دون الناس
 فتمنوا الموت ان کنتم صادقين در راه خدا از جان و مال و عیال گذشته و سایر علما طاهر که عاری
 از علم حقیقی و دیانت و طالب عابد ریاست و متظاهر در اموال ملت بودند برخلاف نفس این
 قرآن یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بیا فتنوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبوا علی ما فتنتم
 نادین بی تاقل و تحقیق حکم بکفر و فتوی قتل دادند و مصداق مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها
 کسل و کجاست اسفارا و علما است و دجا جلد الا اتمه شدند نائب السلطنه پرسید آیا همه جزو ایشان

بجز

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری
سال پنجم و یکم

۱۸ م

مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين ونيز انما يعلمه بشر وان الذي يمجدون ابيه عجبى وهذا
بسان عربى مبين ايضا ام يقولون افتراد قل فاتوا بعشر سور من مثله مفتريات وادعوا من
استقمتم من دون الله ان كنتم صادقين نيز اننا نناشركو آتينا اننا نوحون نبى على فلان پسيد
اینهمه معجزات كه گفته اند پس از كجا پیداشد آخوند جواب داد كه در قرآن خبرى از آنها نیست بلكه در
قرآن چنین مظهر است و قالون نومن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او يكون لك
بيت من زعفران او يكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الانهار فخلا لها تغييرا او تسقط السماء
كحار عنت علينا كفا او تاتي بانه و الاملا مكة قبيلنا او ترقى الی السماء و لمن نومن روقك حتى
تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربى هل كنت الا بشرا رسولا و در جانی دیگر است
و ما مع انفس ان تؤمنوا اذ جا هم الهدى الان قانوا ابعت الله بشرا رسولا و در جانی
دیگر است قل لا اله الا الله و لا شريك له و لو كنت اعلم لغيب لا استكثرت
من الخیر و ما منى به ان الا انذیر و بشیر لقوم يؤمنون ايضا و لا اقول لكم عندى خزائن
الله و لا اعلم لغيب و لا اقول لكم انى طرقت ان تبع الا ما يوحى الی اهل بيوتى الا عسى ان ابعث
انفا تفكرون و در محلى دیگر است و اقموا باهه جده ايمانهم لمن جا نتم آية ليؤمنن بها قل
انما الآيات عند الله و ما يفركم انها اذا جانت لا يؤمنون ايضا و قالوا لولا نزل عليه آية من
قل ان الله قادر على ان ينزل آية و لكن اكثرهم لا يعطون و نيز و يقول الذين كفروا لولا انزل ايه
آية من ربنا قل ان الله يضل من يشاء و يهدى من يشاء پس شكى درین نسبت كه حجت
در قرآن آيات الله است نه معجزه و ما منكر معجزه نشینیم و سلب قدرت از انبیا نمكینیم و آیه
معجزه داشتند ولی نه جاسبار مردم و چون ناس بصیرت بخیر و شر خود نداشتند و بهوای نفس